هوالعلیم

عصمت ائمه و انبیاء علیهم السلام و ادله آن (2)

برگرفته از کتاب «امام شناسی، جلد۱»
حضرت علامه آیت‌الله حاج سیّد محمدحسین حسینی طهرانی
قدّس سرّه

بسم الله الرّحمن الرّحيم
و صلّى الله على محمّد و آله الطاهرين
و لعنة الله على اعدائهم اجمعين من الآن الى قيام يوم الدى
و لا حول و لا قوّة الا بالله العلىّ العظيم

قال الله الحكيم فى كتابه الكريم:

﴿عالِمُ الْغَيْبِ فَلا يُظْهِرُ عَلى غَيْبِهِ أَحَداً إِلَّا مَنِ ارْتَضى مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَداً لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رِسالاتِ رَبِّهِمْ وَ أَحاطَ بِما لَدَيْهِمْ وَ أَحْصى كُلَّ شَيْءٍ عَدَداً﴾[1]

مهم ترين عامل وصول انسان به كمال

انسان همانطورى كه داراى اعضاء و جوارح مختلفى است، داراى غرائز و صفات متفاوتى است، مانند غضب و ميل به‌طعام و دفاع از نفس و حبّ جاه و ساير لذائذ، و غريزه انتقام و عبوديت و ايثار و غيرها.

و معلوم است كه هر يک از آنها را بايد در جا و محل خود بكار بندد و به‌اندازه معينى مصرف كند، و الّا موجب ضرر و چه بسا سبب هلاكت خواهد شد.

و اين به‌علّت بكار نبستن دستگاه منظّم كننده قواى عقل و ادراک است، مثلًا اگر شخصي در حال غذا خوردن بخواهد كاملًا از لذّت غذا بدون حدّ معين و مقدار ثابتى بهرمند گردد، مسلّماً به علّت تكثير در أكل و شرب مى‌ميرد؛ و اگر كسى در اعمال غريزه جنسى از عقل پيروى نكند، بسبب زياده روى خود را از پاى در آورده در آغوش مرگ مى‌خسبد.

يكى از غرائز حبّ به‌خدا و رسيدن به‌كمال اطمينان و كامياب شدن از لقاى خدا و وصول به‌مقام عزّ اوست، و تا انسان به اين مطلوب نرسد آرام نمى‌گيرد، و براى وصول به اين مقام نياز به‌مجاهده با نفس امّاره دارد، يعنى در هر لحظه بايد مراقب بوده، كارى خلاف رضاى خدا از او سر نزند و كردارش صالح باشد.

﴿فَمَنْ كانَ يَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صالِحاً وَ لا يُشْرِكْ بِعِبادَةِ رَبِّهِ أَحَداً﴾[2] در هر قدمى كه بر مى‌دارد از تسويلات نفس و تزيينات ابليس روى گردانيده، دل به‌خداى خود بسپارد و خواطر شيطانى را از ضمير خود به‌دور ريخته، نفس متحرّک و موّاج و مضطرب خود را بياد خدا آرام كند.

اين عمل احتياج به‌مجاهده دارد، مجاهده با نفس و رسيدن به‌منزل اخلاص، تا از مخلِصين گردد، و در تمام كارها از عبادت و غير آن در هيچ چيز غير خدا را منظور و مقصود خود نداند، و صرفاً كردارش خالصاً لوجهه الكريم بوده باشد.

نفى خواطر به وسيله ذكر مهم ترين عامل رسيدن به آرامش

چون انسان در هيچ حال از تهاجم افكار و خيالات وارده در قلب خالى نيست، حتّى در حال سكوت و استراحت، خواطر بدون اختيار مانند سيل به دل انسان هجوم مى‌آورند، و حتّى در حال خواب،

---

[1] سوره جن (٧٢) آيات ٢٦ الى ٢٨.

[2] سوره كهف (١٨) آيه ١١٠.

خواطر از انسان دست برنمی‌دارند؛
لذا برای سکون و آرامش دل باید با ذکر خدا و مجاهده بسیار قوی در مقابل هجوم خاطرات مقاومت نمود، و دل را از دستبرد آنان محفوظ نگاهداشت، و در هر لحظه از منویات شخصی دست برداشت، و اختیار و رضای حضرت باری تعالی را بر رضا و اختیار خود ترجیح داد.
اگر انسان به‌یاری و توفیق خدا در این مرحله ایستادگی بنماید، و مجاهده خود را ادامه بدهد کم کم همه مراتب شخصیت طلبی و استکبار و استقلال منشی او خداحافظی نموده و می‌روند، و ذلّ عبودیّت نسبت به ساحت حضرت معبود و روح خدا طلبی و نیاز و فقر بدرگاه او جانشین آن می‌گردد.
از خود پرستی برون رفته خدا پرست می‌گردد و حقیقت عبودیت را در خود ملاحظه و مشاهده می‌کند، قلب او آرام می‌گیرد، و از نوسان و حرکت می‌ایستد، و از اضطراب و آشفتگی به اطمینان و سکون رهبری می‌شود؛ وجودش و سرّش پاک و پاکیزه می‌گردد و خواطر شیطانی دیگر به‌دو راه پیدا نمی‌کند، و سایر خواطر با اجازه او بدرون دل راه می‌یابند، و بدون اجازه، حق ورود ندارند.
چون دل در این هنگام به‌تمام معنی الکلمه پاکیزه شده و صیقلی به‌صیقل محبّت و عبودیّت شده است؛ لذا جمال و انوار الهی در او مشهود، و آئینه تمام نمای ذات و اسماء و صفات حضرت معبود می‌گردد، و این مقام مخلَصین است که بسیار مقامی والا و ارجمند است.

خصوصیات مخلَصین در قرآن کریم

الف: عجز شیطان از اغوای آنها

طبق آیات قرآن این دسته دارای آثار و خصوصیاتی مختصّ به‌خود خواهند بود:
اوّلاً شیطان و نفس امارّه به آنها دسترسی ندارد، و از آنها کاملا مأیوس است، و نمی‌تواند به‌اندازه سر سوزنی در دل آنها رخنه نموده و اثری بگذارد: ﴿وَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ﴾[1]

﴿قالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ﴾[2]

خود شیطان در این حال اعتراف دارد که عاجزتر از آن‌استکه بتواند آنان را از راه منحرف بنماید، چون دل آنها محل خدا شده، و معلوم‌است که شیطان قدرت غلبه و استیلا بر جایگاه خدا را ندارد.
این چنین افراد دائماً در حرم خدا مصون و محفوظ از هر گناه فعلی و قولی و فکری و قلبی و سرّی، و نیز خالی از هر گونه خطا و اشتباه بوده، فعل آنان فعل حقّ، زبان آنان زبان حقّ، چشم آنان چشم حقّ، گوش آنان گوش حقّ، و بالأخره تمام کانون وجودی آنان متعلّق بحضرت حقّ و خانه قلب و سرّ آنان در بسته به تسلیم خدای منّان داده شده است.
و معلوم‌است که واردات قلبیّه آنان بإذن حقّ، بامر حقّ بوده، آنچه را که ضمیر آنان از عوالم بالا تلقّی کند خواه به‌طور وحی و تشریع شریعت باشد، خواه به‌عنوان ادراک مطالب کلیه و علوم حقیقیّه، و اطّلاع بر اسرار و مغیبات که شأن امام و اولیای خداست؛ در هر حال قلب آنان معصوم و عاری از هر گونه گناه و خطائی خواهد بود.

ب: قدرت بر ستایش ذات مقدس الهی بدانسان که شایسته اوست

و **ثانیاً** چون فکر و سرّ آنان وسیع شده، و آنان از تمام مراحل هستی عبور نموده و متحقّق به‌ذات حق شده‌اند، لذا می‌توانند خدا را چنانکه شاید و باید حمد و ستایش کنند، ستایشی که لایق ذات مقدّس

---

[1] سوره الحجر (۱۵) آیه ۳۹ الی ۴۰.
[2] سوره ص (۳۸) آیه ۸۲ الی ۸۳.

اوست.﴿سُبْحانَ اللهِ عَمَّا يَصِفُونَ إِلَّا عِبادَ اللهِ الْمُخْلَصِينَ﴾[1]

چون هر موجودی که بخواهد خدا را حمد کند باندازه استعداد و ظرفیت و به‌قدر فکر خود و علم خود حضرت معبود را می‌ستاید.

حضرت حقّ بالاتر از مقدار و اندازه علم و ظرفیت وجودی اوست، لذا هیچ موجودی نمی‌تواند آنطور که باید خدا را حمد کند، و لذا با ستایش باید تسبیح را توأم نمود، یعنی در عین آنکه تو را حمد می‌کنیم و به‌تمام مراتب جمال و کمال می‌ستائیم، تو را منّزه و مقدّس و پاکتر از این می‌دانیم که این ستایش ما سزاوار مقام عز و جلال و عظمت تو باشد.

سُبحَانَ ربّی الأعلَی و بحمدِه ـ سُبحَان ربّی العظیمِ و بحَمده ـ ﴿وَ يُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَ الْمَلائِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ﴾[2] رعد آسمان و فرشتگان، از خوف خدا و کوچکی آنان در برابر عظمت آن حضرت پیوسته با ستایش خود، تسبیح و تنزیه می‌کنند.

﴿وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لكِنْ لا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ﴾[3] تمام موجودات بدون استثناء با ستایش و تمجید خود، اعتراف بعدم وصول حمد و ستایش، به‌ساحت قدس او را دارند؛ و لذا با حمد خود تنزیه و تقدیس نموده، ذات مقدّس او را از این گونه ستایشها بالاتر و منّزه‌تر می‌ستایند.

امّا بندگان مخلَص خدا که هیچ جنبه هستی به‌خود در آنها مشهود نیست، بلکه هستی آنان هستی حقّ شده است، و قلب آنان عرش و کرسی آن حضرت است، آنان می‌تواند خدا را چنانکه شاید بستایند و در حقیقت خدا ستاینده خود بوده است.

عدم منافات این مقام با جمله «ماعرفناک حق معرفتک»

و این تقریب منافاتی با جمله ما عرفناک حقَّ مَعرفتِک ندارد، زیرا مفاد این جمله، عرض ذلّ و فقر در عالم امکان و کثرت است، و مفاد ﴿سُبْحانَ اللهِ عَمَّا يَصِفُونَ إِلَّا عِبادَ اللهِ الْمُخْلَصِينَ﴾، تحقّق فنای حقیقی در تمام مراتب اسماء و صفات و ذات حضرت احدیت است که در آن مقام فنای مطلق، مختصر شائبه هستی و اظهار أنانیت نمودن، کفر و شرک بوده و از ساحت اخلاص مخلَصین بسی دور است.

ج: معافیت از سؤال و حساب و حشر و عرض و کتاب و میزان

و ثالثاً برای آنان مؤاخذه و بازخواستی نیست، و سؤال و کتابی ندارند سؤال قبر، و نکیر و منکر، و حشر و عَرْض، و کتاب و میزان، و صراط برای آنان نیست.

﴿فَإِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ إِلَّا عِبادَ اللهِ الْمُخْلَصِينَ﴾ تمام افراد انسان در پیشگاه عدل خدا حاضر شوند و مورد عرض و سؤال قرار گیرند، مگر بندگان مخلَص خدا که آنها از سؤال و عرض، به‌سبب مجاهدات نفسانی و اخلاص در عمل و قول و فکر و سِرّ از محلّ مؤاخذه و سؤال عبور نموده و در جایگاه والای مخلَصین در حرم خدا وارد شده و در آنجا آرمیده‌اند.

و در حقیقت، موجودی که وجود خود را تسلیم نموده و چیزی برای او نمانده است، دیگر چگونه حضور یابد، و مورد سؤال واقع شود.

سؤال و کتاب برای کسانی است که در آنها شوائبی از ربوبیت بوده، و اعمالی طبق این شوائب از آنها سر زده است، ولی آنکه در او غیر از حقیقت عبودیتِ محضه چیزی نمانده است، و تمام مراتب

---

[1] سوره الصافات (۳۷) آیه ۱۵۹ الی ۱۶۰.

[2] سوره الرّعد (۱۳) صدر آیه ۱۳.

[3] سوره الاسراء (۱۷) آیه قمتی‌از آیه ٤٤.

وجودی او بأعلی الکلمه ندا بر فقر و نیاز و ذلّ عبودّیت می‌نماید، چگونه حضور و سؤال درباره او متصوّر است.

این بندگان مرگ ندارند و همیشه به‌حیات حقّ زنده و جاویدند، چون وجه اللَه شده، و نماینده و نشان دهنده خدایند، و معلوم‌است که هلاکت و بوار در مراحلی است که هستی، غیر هستی حقّ و غیر وجه او باشد.

﴿وَ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَفَزِعَ مَنْ فِي السَّماواتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شاءَ اللَّهُ﴾[1]

﴿وَ نُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّماواتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شاءَ اللَّهُ﴾[2] وقتیکه در صور دمیده شود تمام موجوداتیکه در زمین و آسمانند، از شدت ترس و وحشت هلاک می‌شوند، مگر افرادی را که خدا بخواهد.

در این دو آیه ملاحظه می‌شود که خداوند یک‌دسته را استثناء نموده است: آنهائی‌که مورد مشیت خدا واقع شده، و خدا نمی‌خواهد هلاک شوند برای آنان ترس و هلاکتی نیست.

از طرف دیگر می‌بینیم که خداوند می‌فرماید تمام موجودات غیر از وجه خدا همه و همه بدون استثناء هلاک خواهند شد. ﴿كُلُّ شَيْءٍ هالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾[3]

﴿كُلُّ مَنْ عَلَيْها فانٍ وَ يَبْقى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلالِ وَ الْإِكْرامِ﴾[4] تمام موجوداتی‌که در روی زمین زیست می‌کنند فانی و هلاک شونده‌اند، مگر وجه اللَه که در آن فنا و زوالی نیست.

از ملاحظه این دو آیه با دو آیه سابق الذکر به‌دست می‌آید که همان افرادی را که خدا می‌خواهد، و به‌واسطه نفخ در صور نمی‌میرند، کسانی هستند که وجه اللَه شده و نمایش دهنده خدا به تمام معنی گشته‌اند، یعنی اولیای خدا و مقرّبین درگاه او مرگ ندارند.

و با انضمام این نتیجه به آیه سابق که فرمود: ﴿فَإِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ إِلَّا عِبادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ﴾، استفاده می‌شود که بندگان مخلَص خدا نه سؤال و کتابی دارند، و نه مرگ و انعدامی، بلکه پیوسته آنها به‌حیات حّق أبداً سرمداً زنده خواهند بود.

د: پاداش و جزای مخلَصین در مقابل عمل نبوده و بیحدّ و حصر است

رابعاً خداوند علیّ أعلی، برای بندگان مخلَص خود جزائی محدود و معین قرار نداده است، چون هر چه از بهشت و نعمتهای بهشتی به آنها بدهد، کمتر از مقام و منزلت آنهاست، بلکه جزای آنها خود ذات أحدیت و مشاهده انوار جمال اوست و بس.

﴿وَ ما تُجْزَوْنَ إِلَّا ما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ إِلَّا عِبادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ﴾[5] مزد و جزای آنها بیحدّ و بی‌حساب بوده، چون آنها از نفس و عالم مقدار عبور کرده و به دریای عظمت و جلال رسیده‌اند، لذا نفس تحقّق در آن مقام جزای لا متناهی و بی عدّ و حدّ آنان خواهد بود.

---

[1] سوره النّمل، (۲۷) صدر آیه ۸۷.

[2] سوره الزّمر (۳۹) صدر آیه ٦۸.

[3] سوره القصص (۲۸) قسمتی‌از آیه ۸۸.

[4] سوره الرّحمن (۵۵) آیه ۲٦ و ۲۷.

[5] سوره الصّافات (۳۷) آیه ۳۹ و ٤۰.

دومین دلیل عصمت انبیاء و ائمه علیهم السلام

باری از این آیاتی که درباره مخلَصین و مقام و منزلت آنان ذکر شد، استفاده می‌شود که مخلَصین از بندگان خدا من جمیع الوجوه غیر از سایر بندگانند، آنان مصون بصیانت حضرت ذو الجلال بوده، و هیچ آفتی از گناه و معصیت که لازمه سیطره شیطان و نفس امّاره است در آنها نیست.

و این معنی عصمت از گناه است که خداوند در قرآن مجید می‌فرماید: ما که حضرت یوسف را از ابتلای به‌گناه با زلیخا حفظ کردیم، بعلّت آن بود که او از بندگان مخلَصین ما بود. ﴿كَذلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَ الْفَحْشاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبادِنَا الْمُخْلَصِينَ﴾[1]

سومین دلیل عصمت انبیاء و ائمه علیهم السلام

از آیه مبارکه‌ای که در مطلع گفتار قرائت شد می‌توان تمام مراتب سه گانه عصمت را در فرستادگان خدا که برای هدایت و ارشاد مردم مبعوث شده‌اند استفاده نمود: ﴿عالِمُ الْغَيْبِ فَلا يُظْهِرُ عَلى غَيْبِهِ أَحَداً إِلَّا مَنِ ارْتَضى مِنْ رَسُولٍ﴾ خداوند عالم غیب است و از این علم غیب خود به‌کسی اطّلاع نمی‌دهد مگر به آن فرستادگانی‌که مورد رضای او واقع شوند، یعنی من جمیع الجهات از نقطه نظر فعل و صفت، از نقطه نظر ملکات و عقائد، و از نقطه نظر صفات نفسیه و روحیه مورد رضای حضرت او قرار گیرند، کسانی‌که به‌مرحله عبودّیت محضه نائل آمده، از خودپسندگی و خودبینی در جمیع مراحل بیرون آمده، خدا پسند و خدا بین شده‌اند.

چون معلوم‌است که تا انسان به‌این سر منزل نرسد مورد ارتضای مطلق پروردگار واقع نخواهد شد[2]و این همان مرتبه مخلَصین است، در این‌صورت خداوند پرده و حجاب قلبی او را به‌کنار زده و از علم غیب خود به‌او می‌فهماند، و از آنچه از دستبرد تمام افراد جنّ و انس و ملک خارج است او را آگاه و مطّلع می‌گرداند.

البتّه چون علم غیب خود را بدون تغییر و تبدیل و بدون کم و کاست به او می‌فهماند، بنابراین قلب او باید در مقام عصمت خدا و مصونیت حضرت او واقع شود، و گرنه در تلقّی آن علم غیب از خود تصرّفاتی نموده و در اخذ آن دچار انحراف و تبدیل واقع خواهد شد، و این مرحله عصمت در تلقّی

---

[1] سوره یوسف (۱۲) ذیل آیه ۲۴.

[2] در اینجا این سؤال پیش می‌آید که چطور در اینجا مراد از ارتضاء ارتضای مطلق است ولی در آیه مبارکه ۲۸ از سوره انبیاء: ﴿وَ لا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضى﴾، مراد از ارتضاء ارتضای در دین و عقیده است، جواب آنستکه چون شفاعت راجع به اهل معصیت است، آنهم معاصی کبیره، بدلیل آیه ۳۲ از سوره والنجم: ﴿لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَساؤُا بِما عَمِلُوا وَ يَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنى * الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبائِرَ الْإِثْمِ وَ الْفَواحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ﴾، افرادی را که فقط از گناه کبیره اجتناب کنند آنها را محسن شمرده است، و پیغمبر فرموده است شفاعت برای محسنین نیست: شفاعتی لاهل الکبائر من امتی فاما المحسنون فما علیهم من سبیل، و در سوره نساء آیه ۳۰ وارد است که: ﴿إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبائِرَ ما تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئاتِكُمْ﴾، بنابراین نفس اجتناب از کبائر خود بخود مکفِّر سیئآت و معاصی صغیره است، روی این زمینه مراد از ارتضاء در آیه شفاعت بمناسبت حکم و موضوع حتما باید ارتضاء در دین و عقیده باشد نه ارتضاء در سر و ذات و عمل، زیرا کسیکه ذاتش و سرش مورد ارتضاء واقع شود، دیگر درباره او شفاعت معنی ندارد و مؤیدّ این معنی روایاتیست که از حضرت امام رضا علیه السّلام وارد شده است و در آنها ارتضاء در آیه شفاعت را بارتضاء در دین تفسیر نموده‌اند (جلد اول از «تفسیر المیزان» ص ۱۷۱ ببعد و جلد هفتم در سوره انبیاء در آیه ۲۸ روایاتیست که بر مقصود دلالت دارد) آن آیه ارتضاء در مورد علم غیب بمناسبت حکم و موضوع، باطلاق خود باقی است. در مورد شفاعت باز بمناسبت حکم و موضوع فقط اطلاق در مورد دین و عقیده خواهد داشت.

معارف حقّه است. ﴿فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَداً لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رِسالاتِ رَبِّهِمْ وَ أَحاطَ بِما لَدَيْهِمْ وَ أَحْصى كُلَّ شَيْءٍ عَدَداً﴾[1]

و نیز پس از تلّقی صحیح، چون قلب او صافی است، و از دستبرد شیطان خارج شده است، لذا آن معارف و علوم کلیه را همان‌طور که اخذ نموده، در خود نگاهداشته و تحویل می‌دهد، و این مرحله عصمت در تبلیغ و رسانیدن احکام و معارف است.

خداوند از جلو و عقب در اطراف و جوانب قلب او پاسبانانی می‌گمارد، و رَصَد می‌گذارد تا القاءآت جنّی و انسی در او اثر نکنند، و وساوس نفس و ابلیس در او راه نیابند، و این همان مصونیت الهی است.

چون اگر او را به‌خود واگذارد، و از حمایت و حفظ او دست بردارد، مواجه با هزاران آفت خواهد شد؛ آن قلب از جمیع شرور محفوظ است، از شَرّ ﴿الْخَنَّاسِ الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ﴾، و از «شَرِّ جَمیع ما خَلَقَ»، و از ﴿شَرِّ النَّفَّاثاتِ فِي الْعُقَدِ﴾ و ﴿حاسِدٍ إِذا حَسَدَ﴾ نه سحری می‌تواند در او کار کند، و نه طلسمی، و نه قدرت نفس امّاره موجود شریری، ابداً در او اثری نمی‌گذارد.

اگر تمام مخلوقات مجتمع شوند، و دست به‌دست یکدیگر داده بخواهند او را از رویه و مقصد خود بازدارند، یا بر خلاف علوم کلیه و معارف حقّه در او تصرّفی کنند، یا در معلومات و ادراکات او تغییری دهند، نمی‌توانند، چون قلب مؤمن در تحت مصونیت و رَصَد خداوندی قرار گرفته، و خدا از جلو و از عقب برای حفظ و حراست او موکّلینی را تعیین فرموده است، برای آنکه او را حفظ کنند؛ و این برای آن‌است‌که آنها رسالات و احکام خدا را درست و صحیح ابلاغ نموده، و از وظیفه خود تجاوز و تخطّی نکنند، و خداوند به‌تمام امور آنها احاطه کامل داشته و از جزئیات و کلیات جریان آنها مطّلع است.

این مرحله عصمت در تبلیغ و تحویل است، و امّا مرحله عصمت از معصیت نیز به‌تقریب سابق از مدلول آیه خارج نیست، و آن اینکه اگر رسولی گناه کند با فعل خود ترخیص آنرا اعلام نموده، و چون با قول خود حرمت آنرا اعلام نموده است، لذا دعوت به‌متناقضین نموده و متناقضین حقّ نیست، بلکه یکطرف مسلّم باطل است و رسول خدا که قلبش از دستبرد شیطان خارج است، پیوسته متحقّق به‌حقّ بوده و خواهد بود.

در سوره مریم این حقیقت را ملائکه وحی به پیغمبر عرضه می‌دارند که: ﴿وَ ما نَتَنَزَّلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ ما بَيْنَ أَيْدِينا وَ ما خَلْفَنا وَ ما بَيْنَ ذلِكَ وَ ما كانَ رَبُّكَ نَسِيًّا﴾[2]

خداوند ما را به امر خود به‌سوی تو ای پیغمبر نازل فرموده، ما از خود هیچ دخل و تصرّفی نداریم، آنچه در بین دو دست و در مقابل ماست، و آنچه در عقب سر ماست، و آنچه در بین این دو مرحله است، همه اختصاص به‌خدا داشته، و در آن تأثیر و دخالتی از موجود دگر نیست، و خداوند در حفظ این معنی دچار نسیان و فراموشی، و در نتیجه اشتباه و خطا نمی‌گردد.

مطالبی که ذکر شد عصمت انبیاء و ائمّه علیهم السّلام و حتّی خاصّان و مقرّبان درگاه خود را از اولیای خود بطور عموم، در تمام مراحل ثابت می‌نماید.

امّا درباره أمیرالمؤمنین علیه السّلام که معلوم است سر رشته دار معارف حقّه و صاحب لوای

---

[1] سوره الجن (۷۲) آیه ۲۷ ـ ۲۸.

[2] سوره مریم (۱۹) آیه ٦٤.

حمد و پیشقدم در مراحل توحید بوده‌اند، خداوند آن حضرت را در خانه خود و حرم خود در کعبه به‌دنیا آورد بعد از آنکه نور مقدّس او را از آدم تا حضرت ابوطالب، در اصلاب نسلًا بعد نسل حفظ فرمود.[1]

[1] این مقاله از کتاب *امام شناسی* ج اول، ص ۴۳-۵۱ جمع آوری شده است.